

سازمان اداری و درباری، میراث ایران باستان در دوره اسلامی

دکتر حسین زمانی*

بعد از استقرار عباسیان که با دستیابی همه ناراضیان حکومت بنی امیه به ویژه ایرانیان تحقق یافت، خاندان جدید خلافت که موفقیت خود را مدیون سردار ایرانی - ابومسلم - و ایرانیان می دانستند، علی رغم جفایی که در حق این سردار روا داشتند برای اداره امپراتوری وسیعی که گستردگی آن در دوره امویان به حداکثر رسیده بود، ناگزیر بودند بیش از هر قوم و ملتی به ایرانیان متکی باشند. در بدو امر چنین تصور می شود که چون ایرانیان خاطری رنجور از امویان و کارگزاران آنان داشتند متحدالقولاً هر معارض بنی امیه بودند. این تصور با قیام آنان به فرماندهی ابومسلم و بسیار پیش از آن حضور گسترده در قیام مختار تأیید می شود. عباسیان نه تنها به ایرانیان به عنوان بازوی نظامی تکیه کردند - کاری که در جنگ خلافت بین مأمون و امین عباسی نیز تکرار شد - بلکه بعد از کسب قدرت برای موفقیت در اعمال اقتدار خویش بر این قلمرو وسیع به سازمان اداری و تشکیلات درباری کارآمد، متمرکز و منضبطی نیاز داشتند که ساخته و پرداخته ایرانیان بود.

ایرانیانی که در خدمت عباسیان این مهم را به عهده گرفتند میراث دار سازمان اداری و درباری پیشینیان خود بودند. میراثی که در فرایند تاریخ هزار و چهارصد ساله ایران پیش از برآمدن اسلام قوام گرفته، در دوره ساسانیان به کمال رسیده بود

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد محلات).

و برآیند آن با واسطه طبقات کارآمد و آزموده و بازمانده از دوران ساسانی به عصر اسلامی منتقل شد. نشانه‌های ویژگی‌های این میراث و سرایت آن به دوره اسلامی در متون دوره اسلامی آمده است. نوشته پیش رو به استناد همین متون این میراث را بررسی کرده است.

وزیر

وضع دیوان و دربار و تشکیلات اداری ایرانیان باستان را با اطلاعات نسبتاً جامع مربوط به دوره ساسانی می‌توان بازآفرینی کرد. اطلاعاتی جسته گریخته نیز روشنایی‌هایی بر دوران اشکانی و هخامنشی می‌افکند. پس از شاه بالاترین مرتبه اداری کشور، وزیر بزرگ بوده که تغییر یافته نام آغازین هزاربند است. در دوران هخامنشیان هزار پتی (به یونانی: خلیبار خوس، که در آغاز رئیس فوج هزار نفری مستحفظ بود) به مقام نخستین شخص کشور رسید. پادشاه به دست او امور مملکت را تمشیت می‌داد.

کریستن سن از زبان مورخان یونانی نقل می‌کند که در زمان اسکندر هم این عنوان باقی بوده و نام تنی چند از افرادی را که به مقام خلیبارخوس (هزارپتی) رسیدند می‌آورد. وی بنا به روایت دیودور می‌نویسد که: «در درگاه پادشاهان ایران خلیبارخوس حائز رتبه اول بوده است»^۱.

این نام در زمان اشکانیان باقی ماند و به ساسانیان رسید. وزیر اعظم ایران در زبان ارمنی «هزارپت درن ارتیس» (Hazar Pet dran Aratis) خوانده می‌شده. در نامه‌ای که به مهر نرسه وزیر اعظم یزدگرد دوم نوشته‌اند او را «هزارپت ایران و انیران» گفته‌اند. مهر نرسه نیز طی نامه‌ای به ارمنیان، خود را «وزرگ فرمذار ایران و انیران» معرفی کرده بود. چنین استنباط می‌شود که این عبارت عنوان رسمی وزیر بزرگ بوده، به باور نولدکه این امر از مندرجات تاریخ‌های طبری، یعقوبی و مسعودی به دست می‌آید.^۲

وزیر بزرگ را تا پایان روزگار ساسانیان «وزرگ فرمذار» می‌خوانده‌اند. عنوان دیگر وزیر «دراندرز بد» بوده که به معنی مستشار دربار بوده است.^۳

درباره وظایف و میزان اقتدار «وزرک فرمذار» اطلاعات مبسوطی در دست

نیست، به احتمال زیاد اداره امور کشور تحت نظارت پادشاه از عمده وظایف او بوده، طبیعی است در چنین حالتی رأی او هم مدخلیت داشته است. به ویژه هنگامی که سفری برای شاه پیش می‌آمد یا به جنگ یا به تفریح. وزیر اعظم نایب‌السلطنه هم محسوب می‌شده است. اموری از جمله مذاکرات سیاسی، فرماندهی، در تکلیف او بوده و به لحاظ موقعیتی که به عنوان مشاور خاص شاهنشاه داشته است می‌توانسته در بسیاری امور دخالت کند. صاحب چنین منصب و پایگاهی باید آراسته به صفاتی می‌بود که به تعبیر نولدکه چنین است: خرد کامل و بی‌نقص، در هر باب سرآمد اقران و جامع خصال حمیده، محتاط، مدبّر و دارای عقل نظری و عملی کافی. چون احتمال دارد چنین وزیر اعظمی در خدمت پادشاهی خوش‌گذران و نکوهیده خصال در می‌آمد، این ویژگی در چنین نظامی او را به کار می‌آمد تا شاه را به راه راست هدایت کند.^۴

واژه وزیر محلّ اختلاف مستشرقین است، بعضی بر اصل فارسی بودن آن استدلال کرده‌اند، بعضی هم ریشه آن را در زبان عربی می‌دانند. این واژه دو بار در قرآن آمده که در هر دو مورد اشاره به هارون برادر حضرت موسی (ع) دارد که به عنوان وزیر و مشاور مطرح شده است.^۵ آرتور جفری از جمله کسانی است که اصل این واژه را ایرانی دانسته و دلایل زبان‌شناسی خود و دیگران - از جمله لاگارد - را در این باره مطرح کرده است.^۶ برنارد لویس نیز از جمله صاحب نظرانی است که به شکلی این واژه را در اثر خود موسوم به *زبان سیاسی اسلام* مورد مذاقه قرار داده و سیاهه‌ای از آثاری که بدین موضوع پرداخته به دست داده است.^۷ نظر او بر این است: «وزیر عنوانی است که از لحاظ ریشه تاریخی، عربی است، اما سیر تکاملی عمده خود را مدیون امپراتوری ایران است».^۸

کریستن سن معتقد است:

منصب وزارت اعظم که خلفا برقرار کردند و در میان همه دول اسلامی متداول گردید، تقلید مستقیم از منصب وزرگ فرمذار ساسانیان بوده است، از این سبب تحقیقاتی که دانشمندان عرب در اصول سیاست کرده‌اند و آنچه در باب مقام و منصب وزیر بزرگ گفته‌اند، عموماً در حق وزرگ فرمذار عهد ساسانی معتبر و صحیح است.^۹

باسورث هم از کسانی است که به این واژه و عنوان پرداخته است. به نظر وی

آشکارترین حوزه‌ای که بتوان تداوم سنت را با گذشته ایرانی جستجو کرد نهادهای حکومت و کارکنان آن است؛ ولی با نظر کریستن سن که چنانکه گذشت پیشینه وزیر را در دوره اسلامی در وجود وزیر اعظم ساسانیان یعنی «وزرگ فرمذار» می‌جوید موافق نیست. اما نظر او در این خصوص ناظر بر ریشه تاریخی واژه وزیر است که از تحقیقات محققانی چون گوپتین، سوردل و براومن مدد می‌گیرد و معتقد است که واژه وزیر باید سامی باشد. با وجود این همو تصریح می‌کند که حتی اگر وزیر الزاماً یک شخصیت منتقل شده از دربار ساسانی نباشد، ارگان‌های مالی و اداری تحت نظارت وی ارتباط زیادی با گذشته ایران دارد، و اصطلاح دیوان یقیناً یک اصطلاح ایرانی است.^{۱۰} نکته شایان ذکر در اینجا مناقشه صرف واژه وزیر نیست بلکه سازمان وزارت است به هر عنوانی که بوده باشد، که میراث ایران باستان است برای دوران اسلامی چنانکه تمامی این محققان بر آن اتفاق دارند.

دیوان

دیوان کلمه‌ای پهلوی است که به معنای اداره به کار رفته است. در روزگار ساسانیان اداره‌هایی که امور مختلف دولت را راه می‌برده‌اند مانند اداره مرکزی خراج و سپاه و چاپارخانه و ... به نام دیوان معروف بوده و دیوان‌های مرکزی به منزله وزارتخانه این عصر شمرده می‌شدند. زمان به کارگیری این کلمه در ایران به درستی روشن نیست ولی به نظر می‌رسد به روزگار پیش از ساسانیان مربوط می‌شود. از آنچه که درباره دولت هخامنشی نوشته‌اند چنین برمی‌آید که این دولت وسیع دارای سازمان اداری منظمی بوده؛ از جمله اقدامات بنیادی و اصلاحی که به داریوش اول نسبت می‌دهند، یکی هم تجدید نظر در سازمان کشور و تنظیم امور دولت و ساختن راههای عمومی و ایجاد چاپارخانه بوده است. در روایات مورخین دوران اسلامی هم به سازمان اداری دولت‌های ایرانی پیش از ساسانیان و حتی قبل از اسکندر اشاراتی شده است که قاعدتاً باید به استناد منابع قدیم‌تر باشد. ضمن اینکه نمی‌توان نادیده گرفت که این روایات از خلط مطالب تاریخی با اساطیری در امان نیست. به مثل طبری برپایی دیوان‌ها را به لهراسب نسبت می‌دهد،^{۱۱} و حمزه اصفهانی در وصف همین پادشاه می‌گوید: «دیوان لشکر را نخستین بار او نهاد».^{۱۲}

بدین ترتیب می‌توان گفت که در دولت هخامنشیان دیوان‌هایی وجود داشته که زیر نظر دبیران مخصوص بوده است و این دبیران به اقتضای تخصص و کارآمدی عهده‌دار اداره امور مملکت بوده‌اند. منطقی است که بر اثر ضرورت اداره کشور این تشکیلات در زمان سلوکیان و اشکانیان و ساسانیان تداوم و تکامل یافته بود، البته هر دوره‌ای شرایط خاص خود را نیز دخیل داشته است. اطلاعات مربوط به دولت ساسانی و سازمان اداری آن بیش از دولت‌های پیشین است. ساسانیان دولتی متمرکز فراهم ساختند و لازمه تداوم و استحکام این تمرکز وجود یک سازمان اداری منظم بوده است. با وجود این اطلاعاتی دقیق راجع به تعداد این دیوان‌ها نمی‌توان به دست داد. اما روایات منابع تاریخی تا حدودی راه‌گشاست. بلاذری با واسطه ابن مقفع نقل می‌کند که:

پادشاه فارس چون فرمانی می‌نوشت، توفیق‌دار در برابر وی بر آن نامه نشان شاه می‌نهاد. او را خدمتگزاری بود که ذکر آن فرمان را در دفتری که هر ماه گرد می‌آمد ثبت می‌کرد. این شاهنشاه مهر خویش بر آن می‌نهاد. سپس آن دفتر را در خزانه‌ای می‌گذاشتند. اما آن فرمان توفیق یافته را به «زاممدار» که متصدی مهرگذاری نیز بود می‌دادند. وی آن را به «کاردار» می‌داد و به تقلید از اصل فرمان، نامه‌ای از جانب شاهنشاه می‌نگاشت و آن را به زمامدار می‌سپرد، زمامدار آن را به عرض شاهنشاه می‌رسانید، پس آن را با آنچه که در دفتر ثبت شده بود مقابله می‌کردند، آنگاه حضور شاهنشاه یا در حضور کسی که شاه را بر او اعتماد تمام بود مهر بر آن فرمان می‌نهادند.^{۱۳}

بلاذری در ادامه از شاهان پارسی یاد می‌کند که برای امور مختلف چندین مهر داشته‌اند: «یکی خاتم اسرار، یکی خاتم رسایل، یکی خاتم تخلید که بدان سجلات و اقطاع و دیگر فرمان‌های تشریف مهر می‌کردند و دیگر خاتم خراج».^{۱۴} کریستن سن ضمن اینکه هر یک از مهرها را به دیوانی مربوط می‌داند، معتقد است که دیوان‌های دیگری نیز وجود داشته است.^{۱۵} روایات مورخان دوره اسلامی مؤید این نظر است. حمدالله مستوفی، انوشیروان را بنیانگذار دیوان عرض می‌داند.^{۱۶} دینوری ضمن توصیف جالبی که از دیوان سپاه به دست می‌دهد، از چند دیوان دیگر هم صحبت می‌کند.^{۱۷} مسعودی کاربرد مهرهای دوره خسرو پرویز را بدین امور

نسبت می‌دهد: برای نامه‌ها و فرمان‌ها، برای تذکرات، برای چاپارخانه‌ها، برای برات‌ها و نامه‌های بخشودگی گناهکاران، برای گنجینه‌های شاهی و انبارهای لباس و زینت آلات و عطریات، برای فرمان‌های قتل و مهر کردن گردن محکومین، برای نامه‌هایی که در جواب پادشاهان خارج نوشته می‌شد. وی تعداد مهرها را نه عدد ذکر می‌کند که به شکل انگشتر بود با تفاوت‌هایی در نوع نگین و نقش آن و نوع فلز «پرویز نه انگشتر داشت که در امور ملک به کار بود» که هریک مختص موردی بوده است که در فوق ذکر آن گذشت. مسعودی توصیف مبسوطی از هریک از این انگشترها و نقش نگین و نوع فلز و کاربرد آنها به دست می‌دهد.^{۱۸} طبیعی است که تشخیص دیوان‌های اصلی از فرعی با این روایات مشکل است، زیرا در نوشته‌های دوران اسلامی عمدتاً بعضی از اجزاء دیوان را نیز به همین نام خوانده‌اند، لذا تشخیص آنها قدری دشوار به نظر می‌رسد. به مثل جاحظ از دیوان نوروژ یا دیوان «ویژگان» یاد می‌کند که محل ثبت و ضبط تحفه‌های نوروژی بوده است.^{۱۹} در نامهٔ تنسر نیز اشاره به دیوانی شده است که دودمان‌های ممتاز مانند «بزرگان» و «واسپوهران» در آن ثبت می‌شده است.^{۲۰}

دبیر

ادارهٔ امور این دیوان‌ها به عهدهٔ افرادی با صلاحیت و کاردانی و تخصص در امر اداری بوده که دبیر خوانده می‌شدند. واژهٔ دبیر هم مانند کلمهٔ وزیر محل مناقشه بوده است. محققان بر سر اصل و ریشهٔ این واژه اتفاق نظر ندارند. با وجود این عمدتاً بر ایرانی بودن اصل و ریشهٔ این کلمه متفق‌اند.^{۲۱} یکی از پژوهشگران ایرانی دربارهٔ ریشهٔ این واژه و موقعیت دبیر در ایران باستان چنین اظهار می‌دارد:

کلمهٔ «دپی» (= کتابت) در اصل یک واژه کهن سومری به معنای «لوحه، یا کتیبه و خط» باشد که از طریق اکدی در همهٔ زبانهای باستانی سامی و ایرانی وارد شده است. همین کلمه به صورت «دپیی» (dipi) در فارسی باستان مکرر یاد گردیده، هم از دیرباز شماری وجوه اشتقاقی یا ترکیبی از آن نیز متداول یافته‌اند: «دپی - بره / دپیور / دپیور / دبیر / دبیر» (dipi-bara/ dipivar/ dipir/ dibir) به معنای «منشی و کاتب» که نباید

آن را - چنان که بعضی پنداشته‌اند - با واژه یونانی «دیفتر / دفتر» (= پوست) از یک بنیاد دانست.^{۲۲} کلمه «دییی بره» فارسی باستان معادل «طویشرو (Tupsharru) میان رودانی هم به معنای دبیر، بسی بیش از یک رونوشتگر مقام و اهمیت داشت. او درست همپایه «عالم» و «ادیب» در دوران اسلامی بود که علی‌المعمول «کاتب» می‌گفتند، ولی بسا گاهی وظایف «قاضی» را هم عهده‌دار می‌شده است. علاوه بر رئیس کاتبان (= مهشت دبیر) در پایتخت‌های امپراتوری که صاحب منصب «مُهردار» شاه هم بوده، هریک از شهربانی / ساتراپی‌های ایالات نیز مقام «دبیر» ویژه داشته است.^{۲۳} به هر روی موقعیت امپراتوری هخامنشی اقتضا می‌کرد که این امور به عهده افرادی کاردان سپرده شود. ضرورت ادارهٔ کشوری با آن گستردگی در طول قریب به پانصد سال حکومت اشکانیان، هم ایشان را بی‌نیاز از این افراد متخصص نمی‌ساخته است. البته فقدان یا کمبود اطلاعات در تاریخ اشکانیان خود مسئلهٔ دیگری است.

در دوران ساسانیان که منابع متعدد، طبقات اجتماعی این زمان را به نام متذکر شده، هریک از طبقات چهارگانهٔ معرفی شده محدودۀ فعالیت مشخصی دارد که سومین طبقه دبیران هستند. دبیران به تناسب وظایفی که برعهده داشته به چند دسته تقسیم می‌شدند، در نامهٔ تنسر از کتاب رسائل و کتاب محاسبات و کتاب اقصیه و سجلات و شروط و کتاب سیر سخن رفته و اطبا و منجمان نیز در این طبقه به حساب آمده‌اند.^{۲۴} خوارزمی در *مفاتیح‌العلوم* ذیل «اقسام خط فارسی» هفت دسته از دبیران دولت ساسانی را نام می‌برد:

راد دَفیره: خطی که احکام دادگستری را با آن می‌نوشتند؛ شهر هَمار (= آمار) دَفیره: خطی که برای نوشتن حساب‌های شهری بوده است؛ گَدَه هَماردَفیره: خطی که برای نوشتن حساب‌های کشوری بوده است؛ گَنج هَماردَفیره: خطی که برای نوشتن حساب‌های خزانه بوده است؛ آهُر (= آخور) هَماردَفیره: خطی که برای نوشتن حساب‌های اصطبل‌ها بوده است؛ آتَش هَماردَفیره: خطی که برای نوشتن حساب‌های آتش بوده است؛ رَوانکان دَفیره: خطی که برای نوشتن حساب‌های اوقاف بوده است.^{۲۵}

برخی از مورخان از دبیرانی نام می‌برند که بر سیاههٔ خوارزمی می‌افزایند. به مثل دینوری از میان بزرگانی که پس از مرگ یزدگرد برای دور کردن بهرام گور از

تخت شاهی گرد آمده و شور کرده بودند، نام سه تن از دبیران را بدین شرح ذکر می‌کند: «گودرز» دبیر دیوان سپاه؛ «گشنسب آذربیش» دبیر دیوان خراج و «فناخسرو» دبیر اوقاف و امور خیریه.^{۲۶} ملاحظه می‌شود که از این سه عنوان، «دبیر دیوان سپاه»، بر سیاهه خوارزمی افزوده می‌شود؛ و یا فردوسی از «گشنسب ایران دبیر» نام می‌برد که در همین مجلس بر ضد بهرام سخن گفت.^{۲۷}

هریک از طبقات چهارگانه دوره ساسانی: روحانیان، جنگیان، دبیران و کشاورزان و اصناف، رئیسی داشت؛ رئیس دبیران «ایران دبیر» یا «دبیران مهشت» خوانده می‌شد.^{۲۸}

دربار

علاوه بر وزرگ فرمذار و دبیران دیوان‌های متعدد که امور اداری کشور در گرو تخصص ایشان بود، اطراف شاه را درباریانی پُر کرده بودند با لقب‌ها و منصب‌های عالی، هر منصب و لقبی معرف وظیفه‌ای خاص بود: رئیس دربار «دربند» خوانده می‌شد.

احتمالاً ناظر کاخ «تکربذ» نام داشت، حاجب بزرگ و رئیس تشریفات به «اندیمان کاران سالار» اشتهار داشت. «خرم باش» لقب صاحب منصب پرده‌دار بود. در کنار این منصب‌ها و لقب‌ها به مناصب دیگری نیز اشاره شده است که شکوه دربار و شاه را تکمیل می‌کرد. تعداد زیادی افراد از جمله ناظران قصر سلطنتی، پیشخدمتان، ساقیان «می‌بذ» و چشندگان «بذشخور» بودند.

خوانسالار رئیس کل آشپزخانه بود. پرده‌داران یا عمله خلوت به «سنکاپان» و «سنکپت» - که اشکال ارمنی این عنوان ایرانی است - ملقب بودند. سرپرست امر شکار «نخجیربذ» بود. «آخوربذ» یا «آخورسالار» یا «دستوربان» به رئیس کل اصطبل گفته می‌شد، و رئیس درباران را «دربار سردار» لقب بود. گروهی از نگهبانان پادشاه که «پشتیگیان» نام داشتند، تحت ریاست «پشتیگیان سالار» بودند که مقام و موقعیتی بسیار معتبر در دربار داشت. گفته شده است که آداب مرکب‌نشینی شاه و عبور از بین محافظین و قراولان بسیار باشوکت بود. طبقات دیگری هم بودند که به سبب نفوذی که در شاه داشتند، اهمیتی درخور در دربار کسب کرده بودند، از جمله

«اخترماران» (ستاره‌شماران) که رئیس آنها «اخترماران سردار» لقب داشت. مشاوره با این گروه میراث اشکانیان بوده که ساسانیان هم به آنها تاسی می‌کردند.^{۲۹} از توصیف مجالس و زندگی درباری که مورخان به دست می‌دهند استنباط می‌شود که آداب و رسوم بسیار سخت و دقیقی در کاخ شاه ایران رعایت می‌شده است. اگر گفته مسعودی راست باشد که دلیلی بر ناراستی آن نیست، حتی کتابهایی به شرح مناصب و وظایف آن اختصاص داشته است:

ایرانیان کتابی دارند به نام که‌نامه که منصب‌های مملکت ایران در آن هست و آن را به ششصد منصب مرتب کرده‌اند و این کتاب از قبیل آیین‌نامه است، و معنی آیین‌نامه کتاب رسوم است و کتابی بزرگ است در چند هزار ورق که جز به نزد موبدان و دیگر صاحبان مقامات معتبر یافت نشود.^{۳۰} کریستن سن با توجه به اطلاعاتی که از تأسیسات و مراسم معمول دربار به دست است آن را با گفته مسعودی منطبق دانسته و می‌افزاید:

جای صاحبان شغل‌های بزرگ مملکت و مشاوران و مقربان شاه با کمال دقت از روی درجه و رتبه‌شان معین شده بود.^{۳۱} شاید نقش کتیبه‌حاجی آباد معرف ترتیب جای طبقات در دربار در آغاز دوره ساسانی باشد که نخست شهرداران، دوم واسپوهران، سوم وزرگان و چهارم آزادان قرار داشتند. اما تغییراتی را که به مرور زمان ایجاد شده مسعودی لحاظ کرده است هرچند به نظر کریستن سن، مسعودی به اشتباه این ترتیب طبقات را به اردشیر اول نسبت می‌دهد.^{۳۲}

بنا به گفته مسعودی:

خواص اردشیر سه طبقه بودند: نخست اسواران و شاهزادگان بودند و جای این طبقه طرف راست پادشاه بود و ده زراع از او فاصله داشت و اینان نزدیکان و ندیمان و مصاحبان شاه بودند و همه از اشراف و دانشوران بودند. طبقه دوم به فاصله ده زراع از طبقه اول جای داشت و اینان مرزبانان و شاهان ولایت مقیم دربار و سپهبدان بودند که به دوران اردشیر، ملک نواحی داشتند. جای طبقه سوم نیز ده زراع دورتر از جای طبقه دوم بود و اینان دلکان و بذله‌گویان بودند...^{۳۳}

علی‌رغم قرار شاه در حلقه محدود عالی‌ترین ارباب مراتب دربار، چنانکه

مسعودی یادآوری کرده است میان شاه و ندیمان او پرده‌ای به فاصله ده زراع از تخت و ده زراع از مقام نخستین طبقه آویخته بود و شاه را از نظر حاضران نهان می‌داشت، مسئول پرده از اسواران بود و او را به نام «خرم باش» می‌خواندند. هنگامی که شاه به ندیمان بار می‌داد خرم باش کسی را فرمان می‌داد که بر بلندترین جایی از کاخ شاهی بالا رود و به بانگ بلند چنانکه همه حاضران بشوند بگوید «ای زبان، سر خویش نگهدار باش که امروز پیش شاه می‌نشینی». یکی از کارهای «خرم باش» این بوده است که نام و کار کسانی را که بار می‌جستند اعلام دارد. در چنین مواقعی پرده را بر می‌داشت و برحسب سنت قدیم عبارت «انوشگ بیذ» (جاویدان باشید)، و سپس نام و درخواست آن شخص را می‌گفته، همینکه شاه بار می‌داد مرد از آستین خویش دستارچه‌ای سفید و پاکیزه به نام «پندام» پیش دهان خویش می‌بست به این جهت که تنفس او چیزهای مقدس و عناصری از آن قبیل را آلوده نسازد. پس از آن شخص داخل می‌شد و به دیدار شاه به خاک می‌افتاد و همچنان می‌ماند تا شاه او را فرمان دهد از زمین برخیزد. آنگاه او برخاسته تعظیم می‌کرد و سلام به جای می‌آورد.^{۳۴}

مواردی استثنایی هم بوده است که شاه بر مردم آشکار می‌شده و به عبارتی بار عام می‌داده است. به احتمال زیاد جشن‌های بزرگ مثل نوروز و مهرگان از این شمول‌اند. کریستن سن نقل می‌کند که نویسندگان ارمنی هم متذکر شده‌اند که علاوه بر این، در هنگام بازرسی کارهای بزرگ مملکت، یادآوری در حق بزرگان ایرانی یا ارمنی، کار در پیش شاه و با حضور موبدان و امیران و بزرگان و دسته‌های لشکریان وابسته به دربار جریان می‌یافت، مردم هم در بیرون حصار کاخ گرد می‌آمدند.^{۳۵} با این تفصیلات به نظر می‌رسد کار عامه در این موارد منحصر به این بود که جاه و جلال بی‌اندازه را بنگرند و تعجب و تحسین کنند. بی‌تردید ملاحظه این مراتب با ذهنیت آیینی تأثیری ماندگار بر ذهن جامعه از مقام شاه برجای می‌گذاشته است.

فرجام سخن

جامعه‌ای که در میانه نخستین هزاره پیش از میلاد بزرگترین امپراتوری زمانه خود را تشکیل می‌دهد برای اداره چنین قلمرو وسیعی از همه استعدادهای بالقوه و

بالفعل ساکنین با فرهنگ و تمدن این گستره بهره می‌جوید و سازمان و تشکیلاتی فراخور زمانه خود را پی‌ریزی می‌کند که در دوران‌های بعدی با لزوم تغییرات زمان‌مند تداوم پیدا می‌کند. در رأس این ساختار شاه قرار دارد که در ذهنیت متأثر از دین و آیین ایرانیان، همتراز یا جانشین خدا روی زمین است. اما اراده او توسط سازمانی منضبط که از فراز آمدن متخصصان تشکیل شده بود اعمال می‌گردید. بالاترین مرتبه بعد از شاه وزیر بود که سازمان اداری (= نظام دیوانی) با درایت او می‌چرخید. در ریشه‌یابی این واژه ظن قوی بر این است که ریشه ایرانی دارد، همچنین است واژه دیوان و دبیر. ولی نظر قاطع درباره خود سازمان اداری و تشکیلات آن بر این است که میراث به جای مانده از ایران باستان است. حکومت متمرکز و مقتدر که در رأس آن شاهی خداویش قرار داشت دربار باشکوهی را می‌طلبید که افراد و مناصب متعدد این شکوه را بازتابد. این هر دو سازمان (دیوان و دربار) با جامعه اسلامی امپراتوری اسلامی را مدیریت می‌کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. کریستن سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر، ج ۵، ۱۳۶۷، ص ۱۳۳، پانویس.
 ۲. نولدکه، تئودور، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب‌خویی، تهران، انجمن آثار ملی، بی‌تا، ص ۶۰ تعلیقات.
 ۳. کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۳۴.
 ۴. نولدکه، ص ۱۴۴-۱۴۵.
 ۵. قرآن مجید، سوره طه، آیه ۲۹ و سوره فرقان، آیه ۳۵.
 ۶. جفری، آرتور، *واژه‌های دخیل در قرآن مجید*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس، ۱۳۷۲، ۴۰۶-۴۰۷.
 ۷. لوئیس، برنارد، *زبان سیاسی اسلام*، ترجمه غلامرضا بهروزلک، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، ص ۵۳-۵۴.
 ۸. همان، ۳۲.
 ۹. کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۳۵.
10. Bosworth, C. E., *The Heritage of Rulership in Early Iran and The Search for Dynastic Connection with The Past Iran*, XI, 1973, 51-62.

۱۱. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ج ۲، ۱۳۶۲، ص ۴۵۳.
۱۲. حمزه اصفهانی، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۶۷، ص ۳۷.
۱۳. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، به تصحیح محمد فروزان، تهران، سروش، ج ۲، ۱۳۶۴، ص ۲۱۶-۲۱۷.
۱۴. همانجا.
۱۵. کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۴۱۶.
۱۶. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۶۴، ص ۱۱۶.
۱۷. دینوری، ابوحنیفه محمد بن داود، *اخبار الطوال*، ترجمه صادق نشأت، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۷۴-۷۸.
۱۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۳، ۱۳۶۵، ص ۷۲-۷۳.
۱۹. حاجظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، *تاج (آیین کشورداری در ایران و اسلام)*، یافته احمد زکی پاشا، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، تهران، آشیانه کتاب، ۱۳۸۶، ص ۲۰۸-۲۰۹.
۲۰. نامه تنسر به گشنسب شاه، به تصحیح مجتبی مینوی (گردآورنده تعلیقات مجتبی مینوی و محمداسماعیل رضوانی)، تهران، خوارزمی، ج ۳، ۱۳۵۴، ص ۲۰.
۲۱. ر.ک: لوئیس، برنارد، *زبان سیاسی اسلام*، توضیحات ص ۵۳؛ جاحظ، تاج، توضیحات مصحح، ص ۲۳۷.
۲۲. این در حالی است که به اعتقاد برنارد لوئیس: «دFTER خود از واژه یونانی Diphthera «پوستی که برای نوشتن مهبیا شده است» گرفته شده که خود آنها هم واژه عاریه‌ای از فارسی قدیم است»، لوئیس، همان، ص ۵۳.
۲۳. ادکائی، پرویز، *فهرست ماقبل الفهرست*، ج ۱، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، ص ۴۲-۴۳.
۲۴. نامه تنسر به گشنسب، ص ۱۱.
۲۵. خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب، *مفاتیح العلوم*، ترجمه حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۶۲، ص ۱۱۳.
۲۶. دینوری، *اخبار الطوال*، ۵۹.
۲۷. شاهنامه فردوسی، به کوشش پرویز اتابکی (براساس تصحیح ژول مول)، ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۸۳.
۲۸. کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲۹. تاریخ/ایران (از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان)، ج ۳ قسمت دوم، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۱۰۵-۱۰۷.
۳۰. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *التنبيه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۶۵، ص ۹۸-۹۷.
۳۱. کریستن سن، آرتور، *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه و تحریر مجتبی مینوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۲، ۱۳۷۴، ص ۱۳۶-۱۳۷.
۳۲. همانجا.
۳۳. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۱، ص ۲۴۰.
۳۴. همان، ۲۴۱: *کریستن سن، وضع ملت ...*، ص ۱۳۷.